

فصلنامه آیین حکمت

سال اول، زمستان ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۲

نقد و بررسی دلایل مشائیان بر ابطال تناسخ

تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۸

تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۲۹

محمد تقی یوسفی *

تناسخ آموزه‌ای است که از دیرباز، فکر اندیشمندان را به خود معطوف داشته است؛ بحثی که هم در فلسفه نفس، بازتاب‌های درخور توجهی دارد و هم در دیگر مباحث فلسفی. علاوه بر اینکه نمی‌توان از بازتاب‌های کلامی آن نیز غافل شد؛ از اینرو اندیشمندان مسلمان به فراخور توان فکری خویش به بررسی آن پرداخته و عمدتاً به امتناع عقلی آن گرایش نشان داده‌اند. فیلسوفان مشائی نیز بر امتناع عقلی تناسخ تأکید کرده‌اند و گاه تقریرهای جدیدی از دلایل گذشتگان ارائه نموده و گاه به دلایل جدیدی دست یافته‌اند. در این مقاله، تلاش شده تا دیدگاه مشائیان درباره تناسخ ارائه شود. ابتدا نگاهی به تاریخچه آموزه تناسخ، گرایش‌های گوناگون در این باره، اصطلاحات تناسخ و انواع آن می‌شود و در نهایت مبانی انکار تناسخ طرح می‌گردد. بررسی دلایل ایشان، تعیین مقدار دلالت آنها و نقد و بررسی هر یک از آنها محور بحث‌های بعدی است.

واژه‌های کلیدی: تناسخ، تناسخ ملکی، تناسخ ملکوتی، تناسخ صعودی، تناسخ

متشابه، تناسخ نزولی، نسخ، مسخ، فسخ، رسخ.

* عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه

طرح مسأله

بحث تناسخ یکی از مباحث قدیمی فلسفی علم‌النفس است؛ موضوعی که در طول تاریخ، فکر بشر را به خود معطوف داشته است؛ به گونه‌ای که اعتقاد به تناسخ در میان ملل و اقوام زیادی از مسلمات شمرده می‌شود؛ تناسخ در مغرب‌زمین، جزء اعتقادات مردم و دانشمندان یونان باستان بوده است و امروزه نیز در مشرق‌زمین نحله‌های زیادی از جمله هندوها و بودایی‌ها به آن اعتقاد راسخ دارند.

تناسخ آموزه‌ای است که به سرنوشت انسان‌ها بستگی دارد و دین و فلسفه به آن پرداخته‌اند از این رو اندیشمندان مسلمان با براهین عقلی بر امتناع آن پافشاری کردند. در این میان، فیلسوفان مشائی نه تنها وقوع آن را انکار کردند، که امکان آن را نیز با چالش مواجه کرده‌اند.

در این مقاله تلاش ما بر آن است که با بررسی دقیق آثار فیلسوفان مشائی به ویژه ابن‌سینا، دلایل آنان بر امتناع تناسخ را گردآوری کنیم و با ارائه تقریرهای جدید، صحت و سقم هر یک از آنها را بررسی کنیم. پیش از پرداختن به اصل بحث، نگاه اجمالی به چند نکته خواهیم داشت.

۱. نگاه تاریخی به تناسخ

تناسخⁱ که تعبیر دیگری از آموزه انتقالⁱⁱ روح است، به عنوان یک عقیده عمومی در بسیاری از نظام‌های اندیشه فلسفی و باورهای مذهبی در فضاهای وسیع جغرافیایی و تاریخی مطرح است. هر چند در زمان کنونی، این باور را

i. Metempsychosis

ii. Transmigration

مختص برخی از جوامع مطرح می‌کنند، شواهدی وجود دارد که این آموزه در برخی از دوره‌ها در همه بخش‌های مختلف جهان رشد کرده است و به صورت‌های گوناگون در میان طوایف وحشی که در دورترین نقاط کره خاکی ساکن بوده‌اند، رواج یافته است.

به دیگر سخن، اعتقاد به تناسخ از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده است. و برخی، آن را از اعتقاداتی دانسته‌اند که علاوه بر جنوب شرق آسیا در اروپا نیز رواج داد. (عثمان یک، ۱۴۲۳: ۹) تا جایی که برخی حتی آن را به همه مذاهب فکری نسبت داده، چنین گفته‌اند: «ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ؛ فرقه‌ای نیست که در آن تناسخ جایگاه محکمی نداشته باشد». (شهرستانی، ۱۳۹۵: ۲/۲۵۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۲۳۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۹/۷)

جان بی‌ناس نیز در این باره می‌گوید:

همه مذاهب عالم از بدویان وحشی تا امم متقدم که دارای فرهنگ متعالی

هستند، همه بیش و کم، قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند. (۱۳۷۳: ۱۵۵)

بررسی بیشتر سیر تاریخی تناسخ، مجالی وسیع‌تر می‌طلبد. (ر.ک: یوسفی،

۱۳۸۸: ۵۴ - ۶۲)

تناسخ در هندوئیسم و بودیسم

بخش مهمی از آموزه‌های مکتب هندو به تناسخ اختصاص دارد و محققان، آن را عمده‌ترین ویژگی مذهب هندوان می‌دانند. (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۱۸) آموزه‌ای که نشانه نحله هندی دانسته شده و اهمیت آن به حدی است که اگر کسی به آن اعتقاد نوزد، از زمره هندوان به شمار نمی‌آید. (بیرونی، ۱۴۱۸: ۳۸) هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه تناسخ و تولدهای متکرر در جهان پر رنج

گرفتار است.

بی تردید تناسخ یکی از نشانه‌های بودیسم نیز به حساب می‌آید. (ناس، همان: ۱۱۹) البته پیروان مکتب بودا به تبعیت از بودا که بدن انسان را اولین منزل نفس و باب‌الابواب همه بدن‌های حیوانی و نباتی می‌دانست، به تناسخ اعتقاد راسخ دارند؛ (کازرونی شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۵۹) هر چند آنان بین اهل سعادت و دیگران فرق می‌گذارند. نفوس سعادت‌مندان به جای اینکه در بدنی قرار گیرند، پس از مرگ به عالم عقل نائل می‌شوند و به سعادت می‌رسند که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است؛ ولی نفوس متوسطین، بازماندگان از کمال و اهل شقاوت به ابدان دیگر وارد می‌شوند. البته در اینکه وارد بدن انسان‌های دیگر یا ابدان غیر انسانی شوند، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را به اختلاف مراتب نفوس در نیل به کمال دانسته، ورود به ابدان حیوانات را نیز جایز می‌دانند و برخی ورود به جسم نبات را هم ممکن می‌شمارند. (ر.ک: همان: ۴۵۷؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۹: ۸/۹؛ پستانی، بی‌تا: ۲۲۴/۶)

۲. تعریف تناسخ

تناسخ دارای دو اصطلاح ملکی و ملکوتی است که دیدگاه مشائیان ناظر به تناسخ ملکی است که به آن تناسخ منفصل، انفصالی، ظاهری و انتقالی نیز می‌گویند و در زبان انگلیسی با واژه‌های "Transmigration"، "Metempsychosis" و "Reincarnation" به آن اشاره می‌شود. تعریف‌های متفاوتی از تناسخ ارائه شده که جامع همه آنها به طور اجمالی چنین است که روح پس از جدا شدن از یک بدن به بدن دیگر برگردد؛ از اینرو می‌توان با کمی مسامحه، قدر جامع تعریف‌های متفاوت را چنین دانست: «انتقال النفس

من بدن الی بدن آخر؛ انتقال روح انسان از یک بدن به بدن دیگر». (بستانی، همان).

۳. انواع تناسخ

تناسخ در یک تقسیم، سه گونه است:

یک. تناسخ نزولی: انتقال روح از بدن اشرف به بدنی أخس؛ مثلاً روحی که در بدن یک انسان بوده است، وارد بدن حیوان، نبات و یا جماد شود.
دو. تناسخ صعودی: انتقال روح از بدنی أخس به بدنی اشرف؛ مانند اینکه روح حیوانی وارد بدن انسان شود.

سه. تناسخ مشابه: انتقال روح از بدنی به بدن هم‌عرض دیگر؛ مثلاً روح از بدن انسانی به بدن انسان دیگری یا از بدن حیوانی به بدن حیوان دیگر انتقال باید. (صدرالدین شیرازی، همان: ۴/۹ و ۸)

مقسم این تقسیم روحی است که به بدن دیگر منتقل می‌شود؛ خواه روح حیوان باشد یا انسان، در حالی که گاهی در تناسخ، تنها به روح انسان توجه دارند؛ از این رو تقسیم دیگری شکل می‌گیرد که در ذیل عنوان بعدی به آن اشاره می‌کنیم.

انواع تناسخ نفس انسانی

یک. نسخ / تناسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن انسان دیگر؛ مانند اعتقاد بودایی‌ها و برخی از اقوام که روح بزرگ معبدشان را پس از مرگ در بدن نوزادی جستجو می‌کردند.

دو. مسخ / تماسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن یک حیوان؛ این معنا زمانی روی می‌دهد که انسان کارهایی غیر انسانی و مناسب با حیوان انجام

دهد.

سه. فسخ / تفاسخ: انتقال روح انسان از بدن انسانی به یک گیاه؛ این معنا زمانی رخ می‌دهد که تنها همّت انسان، ارضای شکم و شهوتش باشد. چهار. رسخ / تراسخ: انتقال روح انسان به یک جماد. (همان: ۴؛ حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۷۹: ۸۱۳؛ فیاض‌لامیجی، ۱۳۷۲: ۲، ۷ و ۱۷۲).

۴. منکران تناسخ

با وجود گستره اعتقاد به تناسخ در میان فلاسفه یونان باستان، مشرق زمین و دیگر نقاط جهان، این اندیشه حتی در میان فیلسوفان یونانی نیز مورد تردید بوده است؛ ارسطو جزء نخستین کسانی است که بر انکار تناسخ پافشاری می‌کند و بر امتناع آن دلیل اقامه می‌نماید. (شریف، ۱۳۶۲: ۱/۱۴۳)

از سوی دیگر، دانشمندان اسلامی نیز یک‌صدا بر انکار آن پافشاری کرده، داشتن چنین باوری را ورود در گرداب کفر تلقی می‌کنند. در دیدگاه اندیشمندان اسلامی، آموزه تناسخ به قدری شوم و زشت است که هر نوع آموزه‌ای که به گونه‌ای به امکان تناسخ منجر شود، شدیداً انکار شده، راهی جز تبری از آن باقی نخواهد ماند.

شیخ صدوق یکی از شخصیت‌های اسلامی است که در برخی از کتاب‌های خود، اعتقاد به تناسخ را موجب کفر می‌داند: «و القول بالتناسخ باطل و من دان بالتناسخ فهو کافر؛ قول تناسخ باطل است و کسی که به آن اعتقاد داشته باشد کافر است». (۱۴۱۳: ۶۳)

شیخ طوسی نیز می‌گوید: «فالرجعۃ التي يذهب اليها اهل التناسخ فاسدة و القول بها باطل؛ رجعتی که اهل تناسخ به آن اعتقاد دارند، فاسد و چنین دیدگاهی

باطل است». (بی تا: ۴۷/۳) شیخ حر عاملی نیز تناسخ را محال می داند؛ از این رو تأویل رجعت را به گونه ای که به تناسخ بینجامد، باطل می ماند. علامه مجلسی هم بابتی تحت عنوان «ابطال تناسخ» آورده و به چهار حدیث بر این منظور استناد کرده، می گوید: «امری که همه مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند، تناسخ به معنای انتقال روح از بدنی به بدن دیگر غیر مثالی است». (۱۴۰۴: ۴/ ۳۳۰)

عرفا نیز به هر بهانه ای بر تناسخ می تازند و از آن فرار می کنند (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۶۱، ۴۹۰، ۹۱۲ و ۱۰۵۳) و حتی گفتار بسیاری از بزرگان در اعتقاد به تناسخ را بر تناسخ ملکوتی حمل می کنند (ر.ک: سبزواری، ۱۴۲۲: ۱۹۱/۵)

فلاسفه اسلامی نیز به نوبه خود بر تناسخ شوریده و آن را محال دانسته اند که به عنوان نمونه می توان به فیلسوفان برجسته ای چون ابن سینا (طوسی، ۱۳۷۵: ۳۵۶/۳) و ملاصدرا (۱۴۰۴: ۹/ موارد فراوان) اشاره کرد. فیض کاشانی درباره انکار تناسخ از سوی اندیشمندان می گوید:

در میان اهل علم، تردیدی در استحاله تناسخ وجود ندارد؛ البته تناسخی که به معنای انتقال نفس در نشئه دنیا از بدنی به بدن دیگر از آن جداست؛ به این نحو که حیوانی بمیرد و نفسش به بدن عنصری حیوانی دیگر یا بدن عنصری غیر حیوان منتقل شود. (بی تا: ۷۴ - ۷۶)

۵. مبانی انکار تناسخ

پیدا کردن مبانی مشترک در انکار تناسخ کمی دشوار به نظر می رسد؛ در اینجا به برخی از مبانی که تقریباً عمومی تر است و اکثر اندیشمندان به آن توجه دارند، اشاره می نمایم:

یک. آموزه ی معاد: بسیاری از اندیشمندان، تناسخ را در برابر معاد قرار داده،

برآنند که اعتقاد به تناسخ با آن سازگاری ندارد؛ به گونه‌ای که یکی از راه‌های نفی معاد - که همه ادیان الاهی بر آن پافشاری می‌کنند - آن است که نفوس پس از مرگ از نیل به جهانی برتر برای پاداش و کیفر بازداشته شوند و به ابدان دیگری تعلق یابند و جزای عمل خویش را در همین ابدان ببینند. بسیار روشن است که چنین باوری در برابر اعتقاد به معاد است؛ از این رو مهم‌ترین انگیزه‌ای که متکلمان دینی را بر انکار تناسخ وادار نمود، همین مسأله بود و فیلسوفان اسلامی نیز با اعتقاد راسخ به مسأله معاد، آن را بر نتابیدند. البته ابن‌سینا به گونه‌ای دیگر سخن می‌گوید. وی با تکیه بر ابطال تناسخ در دنیا بحث را به طور کلی از گردونه معاد خارج می‌کند؛ به این بیان که بحث امتناع تناسخ به معاد ارتباطی ندارد؛ بلکه تنها در دنیا و در حیات مادی مطرح است؛ بر این اساس، اگر معاد به نحو تناسخ هم باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا معاد از ضروریات شریعت است و ایمان به آن واجب است؛ خواه آن را تناسخ بدانیم یا ندانیم.

لامشاحه فی الأسماء فما ورد الشرع به یجب تصدیقه فلیکن تناسخاً إنما نحن
نکر التناسخ فی هذا العالم. فاما البعث فلا نکره سمی تناسخاً أولم یسم. (بسی‌تا:

(۱۸۲)

دو. امتناع اجتماع دو نفس: بسیاری از منکران تناسخ و از جمله مشائیان، آن را مستلزم اجتماع دو نفس دانسته‌اند که هم به انکار امر وجدانی می‌انجامد و هم با وحدت شخصیت نمی‌سازد؛ از این رو می‌توان یکی از مبانی تناسخ را امتناع اجتماع دو نفس در یک بدن بر شمرد؛ امر که انکار آن نیز راه را بر اعتقاد به امکان تناسخ هموار می‌سازد.

سه. امتناع رجوع از فعل به قوه: تقریباً همه اندیشمندان اسلامی، رجوع فعل به قوه را امری محال و مستلزم تناقض می‌دانند و برخی امتناع آن را بدیهی

می‌شمرند. از این رو سعی خویش را بر این معطوف ساخته‌اند تا تناسخ را به گونه‌ای مستلزم رجوع فعل به قوه دانسته، از این راه پایه‌های اعتقاد به تناسخ را سست نمایند؛ البته در اینکه تناسخ چگونه به بازگشت فعل به قوه منتهی می‌شود، یکسان سخن نگفته‌اند؛ ولی همگی در اصل این معنا اشتراک دارند. البته در کلمات مشائیان به این مبنا اشاره نشده است و ما تنها به جهت تکمیل بحث آن را ذکر کردیم.

۶. دلایل مشائیان

مشائیان بسان اندیشمندان اسلامی دیگر، دلایل چندی بر امتناع تناسخ ارائه کرده‌اند که علی‌رغم اشتراک بعضی از آنها در برخی از مقدمات تفاوت‌هایی دارند. در اینجا به برخی از دلایل اشاره می‌کنیم:

۱-۶. اجتماع دو نفس در یک بدن

تقریباً همه فیلسوفان مشائی به این استدلال اشاره نموده و آن را جزء بهترین استدلال‌هایی دانسته‌اند که بر استحاله تناسخ دلالت دارد. پس از ارائه برخی از متون، دلیل مذکور را به صورت منطقی تقریر می‌کنیم.

فإذا فرضنا أن نفساً تناسختها أبدان و كل بدن فإنه بذاته يستحق نفساً تحدث له و تتعلق به، فيكون البدن الواحد فيه نفسان معا. (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۰۷، همو، ۱۳۵۷: ۳۸۶)

و مها استعداد البدن و المزاج لقبول نفس استحق من المبادی الواهبة للنفوس حدوث نفس فيتوارد على البدن الواحد نفسان. (همو، بی‌تا)

فاذا حدث البدن و قدرنا ان النفس تتعلق به على سبيل التناسخ فلا بد و ان

تحدث نفس أخرى على ما بيناه فيلزم أن يكون للبدن نفسان. (رازى، ۱۴۱۰: ۳۹۷/۲)

فأما التناسخ في أجسام من جنس ما كانت فيه فمستحيل وإلا لاقتضى كل مزاج نفساً يفيض اليه و قارنتها النفس المستنسخة فكان لحيوان واحد نفسان. (طوسی، ۱۳۷۵: ۳۵۷/۲)

متى حدث بدن حدثت نفس و تعلقت به و إذا كان كذلك لا يتعلق به نفس أخرى على سبيل التناسخ و إلا لزم أن يكون للبدن الواحد نفسان مدبران و ذلك باطل بالضرورة، لأن كل أحد يعلم أن مدبر بدنه واحد. (همو، ۱۳۸۳: ۶۹)

لو فرض التناسخ مع وجوب فيضان نفس حادث على كل بنية مستعدة لوجب أن يكون لبدن واحد نفسان. (همان، ۲۸)

فالبدن الحادث الذي يتعلق به نفس على سبيل التناسخ لا بد و أن يستعد لقبول نفس أخرى ابتداء، فيجتمع النفسان على بدن واحد و هو محال؛ لأن كل واحد يجد ذاته شيئاً، لا شيئين. (همو، ۱۴۰۵: ۳۸۵)

پس از ارائه عبارات مذکور، استدلال موردنظر را به صورت یک قیاس شرطی، این گونه تقریر می‌نماییم.

م ۱) اگر نفس پس از انتقال از بدنی که با مرگ از آن جدا شده است، وارد بدنی دیگر شود، لازم می‌آید دو نفس به بدن واحد تعلق بگیرند.

بیان ملازمه آن است که سبب حدوث نفس در بدن، حدوث و آمادگی بدن است و به محض اینکه بدن آماده شود، نفسی که نسبت به همه کمالات علمی و عملی بالقوه است، حادث می‌شود و به آن تعلق می‌گیرد. حال اگر نفس دیگری که با مرگ از بدن دیگری جدا شده است، به این بدن تعلق گیرد، لازم می‌آید و نفس به یک بدن تعلق بگیرند نفس حادث شده و نفسی که با تناسخ از بدن

پیشین جدا شده و به این بدن تعلق گرفته است.

م ۲) تالی باطل است؛ چون تعلق دو نفس به یک بدن محال و لازمه‌اش آن است که واحد تکثر یابد؛ به این دلیل که تشخص انسان به نفس است و تعلق دو نفس به یک بدن، دو تشخص را برای انسان واحد در پی دارد؛ بر این اساس، یک موجود، دو وجود خواهد داشت که استحاله آن روشن است.

ابن سینا در تعلیقات به این نکته اشاره کرده، می‌گوید:

النفس الإنسانية و إن كانت قائمة بذاتها فإنها لا تنتقل عن هذا البدن إلى غيره؛ لأن كل نفس لها مخصص ببدنها و مخصص هذه النفس غير مخصص تلك النفس، فلنسبة ما تخصصت بذلك البدن لا تعرفها. (الف: ۱۴۰۴: ۶۵)

ن) با ابطال تالی، مقدم هم باطل خواهد شد؛ بنابراین تناسخ محال است.

نقد و بررسی

نقد یکم: ملازمه پذیرفتنی نیست؛ زیرا ممکن است تنها یک نفس به بدن واحد تعلق گیرد و آن هم نفسی است که با مرگ از بدن پیشین جدا می‌شود و به بدن جدید تعلق می‌گیرد و اینکه حدوث بدن، سبب حدوث نفس دانسته شده. ناتمام است؛ زیرا حدوث بدن فقط مقتضی حدوث نفس است؛ از این رو چه بسا بدن آماده‌ای که نفسی در آن حادث نمی‌شود؛ بنابراین احتمال حدوث نفس پس از آمادگی بدن بر احتمال تعلق نفس مستنسخه رجحان ندارد.

نقد دوم: بر فرض که چنین استدلالی را بپذیریم، آن‌گاه تنها در موردی جاری است که نفسی در بدنی حادث شود یا موجود باشد و مانع تعلق نفس مستنسخه شود؛ ولی اگر نفسی با مرگ از بدنی جدا شود و دوباره به همان بدن تعلق گیرد، مشمول چنین دلیلی نخواهد شد.

نقد سوم: مدعا آن است که تناسخ مطلقاً محال است؛ در حالی که دلیل اخص از آن است؛ از این رو همه موارد را در بر نمی‌گیرد؛ مثلاً اگر روح نوزادی که به سبب نارسایی بدن از او جدا می‌شود و در بدن نوزاد دومی که آماده تعلق روح است، قرار گیرد، دلیل مزبور نمی‌تواند استحاله آن را ثابت کند. (ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۱: درس ۲۶)

نقد چهارم: تعلق دو نفس به یک بدن مانعی ندارد؛ زیرا معنایش آن است که دو روح با یک ابزار کار کنند؛ فرضی که دلیلی بر استحاله آن وجود ندارد؛ چنان که دو نویسنده می‌توانند با تقسیم وقت از یک قلم استفاده کنند. البته این برهان تنها براساس دیدگاه ملاصدرا تمام است؛ زیرا اعتقاد وی بر آن است که روح در این عالم همواره صورت بدن است؛ هر چند گاهی صورتی صرفاً مادی است و گاهی صورتی مادی - مثالی و گاهی صورتی مادی - مثالی - عقلی! بنابراین دو نفس در یک بدن وجود ندارد؛ در حالی که این مبنا به نظر ما ناتمام است؛ زیرا نفس در مرحله انسانی مجرد است و بدن ابزار اوست. (همان)

۶-۲. وحدت نفس

این استدلال در بیان ابن سینا آمده است و با دلیل پیشین تفاوت چندانی ندارد؛ زیرا در هر دو بر اجتماع دو نفس در یک بدن تأکید می‌شود؛ ولی در بطلان تالی تفاوت دارند. ابتدا یکی از آنها را ارائه می‌کنیم:

ثم العلاقة بين النفس و البدن ليس هي على سبيل الانطباق فيه كما قلنا؛ بل علاقة الاشتغال به حتى تشعر النفس بذلك البدن و ينفعل البدن عن تلك النفس. و كل حيوان فانه يستشعر نفسه نفساً واحدة هي المصرفة و المدبرة. فان كان هناك نفس أخرى لا يشعر الحيوان بها و لا هي بنفسها و لا تشتغل بالبدن فليس لها

علاقة مع البدن؛ لان العلاقة لم تكن إلا بهذا النحو؛ فلا يكون تناسخ بوجه من

الوجه. (۱۳۵۷: ۳۸۷)

م ۱) اگر نفس پس از انتقال از بدنی که با مرگ از آن جدا شده است، وارد بدنی دیگر شود، لازم می‌آید دو نفس به بدن واحد تعلق بگیرند.

بیان ملازمه: سبب حدوث نفس در بدن، حدوث و آمادگی بدن است و به محض اینکه بدن آماده شود، نفسی که نسبت به همه کمالات علمی و عملی بالقوه است، حادث می‌شود و به آن تعلق می‌گیرد. حال اگر نفس دیگری که با مرگ از بدن دیگری جدا شده است، به این بدن تعلق گیرد، لازم می‌آید دو نفس به یک بدن تعلق بگیرند؛ نفس حادث شده و نفسی که با تناسخ از بدن پیشین جدا شده و به این بدن تعلق گرفته است.

م ۲) تعلق دو نفس به بدن واحد باطل است؛

و وجه بطلانش این است که تعلق نفس به بدن و ارتباط آنها به نوع انطباق نیست؛ بلکه به نوع اشتغال است؛ یعنی به گونه‌ای است که نفس با بدن کار می‌کند و آن را به کار می‌گیرد و کاملاً بدن را احساس کرده، نسبت به آن حالت شعوری دارد؛ در نتیجه بدن هم از آن منفعل می‌شود. از سویی دیگر، نفس هر حیوانی تنها به یک نفس شعور دارد که هم در بدن تصرف می‌کند و هم تدبیر بدن را انجام می‌دهد. حال اگر نفس دیگری در کار باشد که حیوان هیچ شعوری نسبت به آن ندارد و به خودش هم شعور ندارد و مشغول به هیچ بدنی هم نیست، پس ارتباطی به این بدن ندارد؛ زیرا ارتباط نفس با بدن، تنها رابطه شعوری است؛ بنابراین وجود دو نفس در یک بدن امکان ندارد.

ن) پس مقدم نیز مثل تالی باطل است و بنابراین تناسخ محال است.

نقد و بررسی

نقدهای چهارگانه‌ای که بر استدلال پیش وارد شده بود، دقیقاً بر این استدلال نیز وارد است.

۳-۶. ناهماهنگی تعداد بدن‌های پیشین با بدن‌های پسین یا تعطیل

این استدلال که در دفع تناسخ مطلق کاربرد دارد، غالباً در نفی تناسخ نزولی نیز استفاده می‌شود: (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۴۵؛ سبزواری، ۱۳۶۲: ۱/۲۹۷؛ مسجد جامع، ۱۳۸۰: ۲/۱۲۰۰)

النفس اذا فارقت البدن فإما أن يصح ان تبقى مجردة حيناً من الأحيان بعد ذلك أو لا يصح؛ فان صح ذلك مع أنه يصح تعلقها ببدن آخر على وجه التناسخ، كانت فيما بين البدنين معطلة ولا تعطل في الطبيعة و ان لم يصح ذلك، لزوم ان يكون عدد الهالكين مساوياً لعدد الكائنين حتى أنه متى فسد بدن و فارقت نفسه ففي تلك الحالة يتكون بدن آخر لتعلق به تلك النفس و ليس الامر كذلك.
(راز، ۱۴۱۰: ۲/۳۹۷)

بیان منطقی استدلال این‌گونه است:

م ۱) اگر تناسخ همه نفوس را بپذیریم، باید به یکی از دو لازمه تن دهیم: یا مطابقت بدن‌های پیشین با پسین و یا تعطیل بعضی از ارواح.

م ۲) تالی به هر دو قسمش باطل است؛ قسم اول خلافت بدهت عقلی است؛ زیرا همسانی ابدان پسین با ابدان پیشین در برخی از حوادث قابل توجیه نیست؛ حوادثی مانند طوفان‌ها و مرض‌های کشنده‌ای مانند وبای عمومی که به قطع نسل‌ها منجر می‌شود و جز اندکی را باقی نمی‌گذارد؛ زیرا می‌دانیم عدد هلاک شدگان بیش از تعداد کسانی است که تولد می‌یابند. اما بطلان قسم دوم بسیار

روشن است؛ زیرا تعطیل در وجود با حکمت خدای متعال ناسازگار است. (ن) با ابطال تالی، مقدم نیز ابطال می‌شود؛ در نتیجه تناسخ محال خواهد بود. آیا نمی‌توان تطابق ابدان پیشین و پسین را به گونه‌ای اثبات کرد که دقیقاً با مرگ هر انسانی و با زوال هر بدنی، بدن دیگری پدید آید و نفس از بدن پیشین به بدن پسین منتقل گردد؟ پاسخ ابوالبرکات به این پرسش مثبت است؛ فخررازی از زبان وی می‌گوید:

قال صاحب المعبر ان الزم ملزم وجوب ان يكون عدد الهالكين على حسب عدد الكائنين فكيف يدفع ذلك (همان)

فخررازی در نقد این تلقی بر آن است که در بلاهایی که گاهی نسلی را از بین برده، جمعیت زیادی را در کام خود فرو می‌برد، ادعای تطابق ابدان پیشین و پسین امکان ندارد.

فتقول: دفعناه بأن نفرض الكلام في الطوفانات العامة التي عندها ينقطع النسل ولا يبقى الا القليل بحيث يعلم أن عدد الهالكين أكثر من عدد الكائنين. (همان)

نقد و بررسی

مقدمه دوم مخدوش است: زیرا هماهنگی ابدان پیشین و پسین خلاف بداهت نیست و ما احاطه علمی بر کائنات نداریم؛ شاید در گوشه و کنار جهان به اندازه ابدانی که در یک طوفان از بین رفته یا حتی بیشتر از آنها پای به عرصه گیتی بگذارند. علاوه بر این که معتقدان، دایره تناسخ را گسترش داده، تعلق ارواح به ابدان حیوانات و حتی گیاهان و جمادات را ممکن می‌دانند.

درباره تعطیل هم می‌توان گفت: همه انواع آن محال نیست؛ تنها تعطیل مطلق محال است که انسان هیچ‌گاه مشغول کاری نباشد؛ بر این اساس، همین که انسان

در حیات مادی مشغول به فعالیت بوده، کافی است تا از تعطیل مطلق خارج شود. (ر.ک: فیاضی، همان: درس ۲۷)

۶-۴. به یاد نداشتن

بسیاری از فیلسوفان این استدلال را ذکر نموده‌اند. (رازی، همان: ۳۹۸؛ ایجی، بی‌تا: ۲۶۱؛ طوسی، ۱۴۰۵: ۳۸۴ - ۳۸۶) هر چند آن را به متکلمان نسبت داده، در ابطال تناسخ ناتوان دانسته‌اند:^۱ «لو كانت هويتنا موجودة قبل بدننا في بدن آخر لتذكرنا تلك الحالة» (طوسی، همان: ۳۸۵)

تبیین منطقی این عبارت را می‌توان به صورت یک قیاس شرطی این گونه تقریر نمود:

م ۱) اگر تناسخی در کار بود، نفس باید تعلقش به بدن پیشین و حالات خود در آن بدن را به یاد آورد.

بیان ملازمه: نفس محل علم، حافظه و تذکر است و صفاتی که قوام آنها به ذات نفس است، با دگرگونی حالات بدن تغییر نمی‌کند؛ زیرا نفس در ذات و صفات خود، مجرد از بدن است؛ بر این اساس، باید ویژگی‌های مزبور با جدا شدن از بدن باقی بمانند تا انسان بتواند در بدن پسین، حالات خود در بدن پیشین را به یاد آورد.

م ۲) هیچ نفسی چنین چیزی را به یاد ندارد.

ن) بنابراین تناسخ محال است. (رازی، همان: ۳۹۸)

نقد و بررسی

۱. در این میان تنها ابوالبرکات بغدادی (۱۳۷۳: ۳۷۷/۲) و محقق لاهیجی (۱۳۷۲: ۱۷۴) بر آن اعتماد کرده‌اند.

در نقد استدلال مزبور می‌توان گفت: (جرجانی، ۱۹۰۷: ۲۵۳/۷)

نقد یکم: اگر دلیل مذکور درست باشد، مفادش آن است که تناسخ واقع نشده است، نه اینکه محال باشد. (فیاضی، همان: درس ۲۵)

نقد دوم: ملازمه محل اشکال است؛ زیرا شاید نفس در بدن سابق بوده است؛ ولی با وجود این چیزی از زندگی سابق را به یاد نمی‌آورد؛ زیرا ممکن است وقایعی مانند مرگ و جدایی از بدن سابق که نفس دچار آن شده است عامل فراموشی باشد و نفس نتواند حالات خود در بدن پیشین را به یاد آورد.

نقد سوم: مقدمه دوم نیز مخدوش است؛ زیرا این ادعا که هیچ کس حالات خود در بدن سابق را به یاد ندارد، ادعایی دست‌نیافتنی است؛ زیرا زمانی می‌توان چنین ادعایی را مطرح کرد که همه انسان‌ها را در همه عصرها آزموده باشیم؛ در حالیکه چنین چیزی از بشر بر نمی‌آید.

نقد چهارم: بین حفظ و تذکر، ملازمه‌ای وجود ندارد؛ زیرا ممکن است معلومات زیادی در بایگانی ذهن ما (حافظه) موجود باشد؛ ولی ذاکره نتواند آن را به یاد آورد. (همان)

با توجه به نقدهای مزبور، به یاد نیوردن زندگی‌های پیشین نمی‌تواند دلیل استحاله تناسخ باشد؛ زیرا ممکن است عواملی مانند سکران مرگ و ناتوانی ذاکره، فرآیند یادآوری را دچار اشکال کرده باشند. علاوه بر اینکه کلیت آن در همه افرادی نیز قابل اثبات نیست.

۵-۶. لوازم ناپذیرفتنی

ابن‌سینا در کتاب *اشارات* در ابطال تناسخ مطلق به دلیلی اشاره کرده که شاید بتوان آن را در استیفای فرض‌ها و تالی فاسدها، جامع‌ترین دلیل بر نقد تناسخ

مطلق به حساب آورد؛ البته بیان ابن سینا بسیار مختصر است:

ثم ليس يجب أن يتصل كل فناء بكون و لا أن يكون عدد الكائنات من
الأجسام عدد ما يفارقها من النفوس و لا أن تكون عدة نفوس مفارقة يستحق بدنًا
واحداً فيتصل به أو يتدافع عنه متمانعة ثم أبسط هذا و الاستعن بما تجده فسى
مواضع آخر لنا؛ ضرورتی ندارد فنای هر بدنی، متصل به پیدایش بدن دیگری
باشد و نه اینکه تعداد بدن‌های جدید به اندازه نفوسی باشد که از ابدان پیشین
مفارقت یافته‌اند و نه اینکه چندین نفس استحقاق بدن واحد را داشته باشند تا
همه به آن تعلق یابند یا به سبب تمانع از آن دور شوند. (۱۴۱۳: ۱۴۱)

ولی خواجه طوسی (۱۳۷۵: ۳/۳۵۶ - ۳۵۹) با استفاده از کتاب‌های دیگر وی،
همه فرض‌ها را مطرح نموده و فساد هر یک را متذکر شده است.

شکل منطقی استدلال این گونه است:

م ۱) اگر تناسخ ممکن باشد، تعلق نفوس به بدن‌های پسین از سه فرض
بیرون نیست:

فرض (۱) در زمان فساد بدن‌های پیشین به بدن‌های پسین تعلق می‌گیرند؛
فرض (۲) پیش از فساد بدن‌های پیشین به بدن‌های پسین تعلق می‌گیرند؛
فرض (۳) پس از فساد بدن‌های پیشین با تأخیر زمانی به بدن‌های پسین
ملحق می‌شوند.

م ۲) تالی به سه فرضش محال است.

فرض (۱) به دو وجه قابل تصویر است:

وجه یکم. در ضمن زوال بدن قبلی، بدن دیگر احداث می‌شود؛ مثلاً همان
زمانی که بدن قبلی نابود می‌شود، جنین دیگری در رحم مادری آماده تعلق روح
شده که این روح به آن تعلق می‌گیرد. این وجه سه‌گونه تصویر دارد که هر سه،

تالی فاسد دارند:

تصویر یکم. نفوس و ابدان مساوی هستند؛ مثلاً با انفجار یک بمب صدهزار نفر می‌میرند و صدهزار بدن در رحم مادران، آماده تعلق روح می‌شوند و آن صدهزار روح در اینها قرار می‌گیرند. این فرض باطل است؛ زیرا معنایش آن است که فساد هر بدنی به حدوث بدنی دیگر متصل باشد؛ در حالیکه این معنا خلاف بدهت عقل است؛ زیرا عقل بر نمی‌تابد که در همان لحظه که با یک زلزله یا گروه کثیری می‌میرند، به تعداد آنها بدن‌هایی آماده باشند تا ارواح آنان در این بدن‌ها قرار گیرند.

تصویر دوم. ارواح بیشتر از ابدان ثانی است که این نیز محال است؛ زیرا از دو حال خارج نیست؛ یا ارواح در تعلق به بدن متشابه هستند^۱ در این صورت یا چند چند نفس به یک بدن تعلق می‌گیرد که لازمه آن کثرت واحد است و باید یک نفر به اندازه آن ارواح متکثر تشخیص شود و یا بدن به جهت ممانعت نفوس در تعلق به آن بی‌روح می‌ماند و هیچ نفسی به آن تعلق نمی‌گیرد که چنین فرضی به جهت خلف محال است؛ زیرا لازمه چنین فرضی، عدم تحقق تناسخ است. یا اینکه ارواح در استحقاق تعلق به بدن واحد تشابه ندارند؛ بلکه یکی از آنها استحقاق تعلق به یک بدن را دارد. این فرض نیز مستلزم خلف در تناسخ سایر ارواح است؛ چون برای آنها بدنی وجود ندارد.

تصویر سوم. نفوس کمتر از بدن‌ها باشند که این فرض نیز محال است؛ زیرا از سه حال بیرون نیست: یا یک نفس به چند بدن تعلق می‌گیرد که این فرض

۱. استحاله این فرض با هر دو قسمش به دلیل یک پیش‌فرض است که ترجیح بدون مرجح مرجح محال است.

محال است؛ زیرا اگر چنین باشد، با ادراک یکی از این افراد، دیگری هم باید ادراک داشته باشد؛ در حالی که این معنا خلاف وجدانیات ما و دیگران است. یا اینکه برخی از بدن‌ها بدون نفس می‌مانند که این فرض نیز محال است؛ زیرا لازمه‌اش آن است که آن بدن‌ها معطل بمانند و این خلاف عنایت الهی است. یا اینکه برای سایر بدن‌ها ارواحی خلق شود که این نیز محال است؛ زیرا ترجیح بلامرجح را در پی دارد.

وجه دوم. بدن بعدی پیش از جدایی روح از بدن پیشین آماده بوده و این روح به آن تعلق گرفته است. به نظر ما این فرض نیز محال است؛ زیرا از دو حال خارج نیست: یا اینکه بدنی که پیش از این آماده شده، دارای نفس بوده است و نفس دیگری با تناسخ به آن تعلق می‌گیرد که لازمه‌اش، اجتماع دو نفس در یک بدن است و وجه استحاله آن در فرض پیشین گذشت: و یا اینکه بدنی که پیش از این آماده شده بود، دارای نفس نبوده که این فرض نیز مستلزم آن است که این بدن پیش از تعلق روح معطل مانده باشد که این هم محال است؛ زیرا با عنایت الاهی هم‌خوانی ندارد.

اما وجه امتناع فرض (۲) آن است که اگر ارواح پیش از فاسد شدن بدن‌های نخستین، وارد بدن‌های بعدی شوند، لازمه‌اش آن است که بدن‌های نخستین با اینکه فاسد نشده‌اند، معطل بمانند و نفسی به آنها تعلق نداشته باشد.

وجه امتناع فرض (۳) نیز آن است که اگر ارواح پس از جدا شدن از ابدان اول، برهه‌ای از زمان را بدون تعلق به ابدان باقی بمانند و پس از آن به ابدانی ملحق شوند، لازم می‌آید نفوس در آن برهه از تدبیر بدن معطل بمانند که اگر چنین چیزی را برای زمانی هر چند اندک جائز بدانیم، باید در همه زمان‌ها آن را

جائز بدانیم؛

ن) با ابطال سه فرض تالی، مقدم نیز ابطال می‌شود؛ در نتیجه تناسخ محال خواهد بود.

بنابراین اگر تناسخ ممکن باشد، تعلق روح به بدن یا به گونه‌ای است که بدن بودنش را از دست می‌دهد، یا هنوز تاب تعلق روح را دارد؛ ولی روح آن را رها می‌کند و یا نفس پس از جدایی از بدن پیشین با تأخیر زمانی؛ وارد بدن پسین می‌شود؛ در حالی که تالی با هر سه فرض محال است.

با نگاهی اجمالی به استدلال مزبور به خوبی می‌توان به این نکته رسید که دست‌کم استدلال‌های اول، دوم و سوم در این استدلال گنجانده شده‌اند؛ به گونه‌ای که پرداختن به استدلال مزبور، محقق را از آنها بی‌نیاز می‌کند؛ زیرا براساس این استدلال، هم چنان که پذیرش تناسخ در بخشی از فرض‌ها، اجتماع دو نفس در یک بدن، تکثر واحد یا ناهماهنگی بدن‌های پیشین و پسین و یا تعطیل نفوس را به دنبال دارد، در فرض‌های دیگر، لوازم باطل دیگری مانند مخالفت با بدهت، خلف فرض، تعطیلی برخی از ابدان و ترجیح بلامرجح را نیز به دنبال دارد که استدلال‌های دیگر از این جامعیت بی‌بهره‌اند.

نقد و بررسی

نقد یکم. چه مانعی دارد که فساد هر بدنی، متصل به حدوث بدنی دیگر باشد؟ این معنا خلاف بدهت نیست؛ زیرا ما احاطه علمی بر کائنات نداریم؛ شاید به اندازه ابدانی که در یک طوفان از بین رفته‌اند یا حتی بیشتر از آنها بدن‌هایی در گوشه و کنار جهان به عرصه گیتی قدم بگذارند. علاوه بر این که معتقدان به تناسخ دایره آن را گسترش داده، تعلق ارواح به ابدان حیوانات و حتی

گیاهان و جمادات را ممکن می‌دانند. (فیاضی، ۱۳۸۸: درس ۲۷)

نقد دوم. وجه نخست از وجوه سه گانه‌ای که مستدل در فرض «کمتر بودن ارواح از بدن‌های پسین» مطرح کرد، این بود که اگر کسی مطلبی را درک کرد، دیگران هم باید درک کنند؛ در حالی که مفاد این بیان، عدم وقوع است؛ نه عدم امکان؛ یعنی عقلاً مانعی ندارد که با ادراک یکی، دیگری هم بفهمد؛ هر چند چنین چیزی تا کنون رخ نداده باشد. علاوه بر اینکه نفی وقوع آن به صورت سالبه کلیه قابل دفاع نیست؛ زیرا ممکن است در گوشه‌ای از جهان چنین چیزی واقع شده باشد. (همان)

نقد سوم. بخشی از استدلال این بود که در فاصله بین جدا شدن روم از بدن اول و الحاق به بدن دوم، روح معطل می‌ماند و اگر چنین شد، همیشه می‌تواند این‌گونه باشد و لزومی به تناسخ نیست. نقد ما این است که این بیان، ضرورت تناسخ را منتفی می‌کند؛ ولی به امکان آن کاری ندارد. بر این اساس، همان‌گونه که احتمال معطل ماندن نفس برای همیشه وجود دارد، احتمال این هم وجود دارد که نفس وارد بدن دیگر شود و از تعطیلی همیشگی خارج شود؛ بنابراین دلیل مذکور تنها در برابر کسانی رخ می‌نماید که تناسخ را واجب می‌دانند. (همان)

با توجه به نقدهای ارائه شده، دلیل مزبور با وجود همه دقت‌هایی که در استیفای شقوق و فرض‌ها به در بر دارد، نمی‌تواند استحاله تناسخ را اثبات کند؛ زیرا همه فرض‌هایش، تالی فاسد ندارد.

نیم‌نگاهی به دیدگاه و حیانی

شاید این پرسش به ذهن خطور کند که در صورت ناتمام بودن دلایل مشائیان بر امتناع تناسخ، آیا دیدگاه و حیانی در باره تناسخ مورد اشکال قرار نمی‌گیرد؟

مشهور آن است که وحی تناسخ را بر نمی‌تابد و شاید دغدغه فیلسوفان اسلامی در ابطال عقلانی تناسخ نیز همین دیدگاه برخاسته از شریعت باشد؛ اکنون این پرسش مطرح می‌شود که نفی دلایل امتناع تناسخ حرکتی است برخلاف ظواهر آیات و روایات؛ بنابر این باید مشکل را به گونه‌ای حل و فصل کرد. در پاسخ باید به چند نکته اشاره کنیم:

۱. بررسی دیدگاه و حیانی به مقاله‌ای مستقل نیاز دارد و در این مقاله امکان تبیین کامل آن وجود ندارد.
۲. اگر مفاد ادله نقلی، امتناع تناسخ باشد، ناتوانی از اقامه دلیل عقلانی بر این مدعا و یا نقد دلایل ارائه شده به معنای جواز تناسخ یا ضرورت آن نیست بلکه ممکن است مدعا هم‌چنان بر صحت خود باقی بماند. شاید بتوان در آینده دلیل عقلی بی‌اشکالی بر آن اقامه کرد.
۳. نکته مهمتر این که مقتضای دلایل نقلی، امتناع عقلی تناسخ نیست بلکه عدم وقوع معنای خاصی از تناسخ است که همان تناسخ دائمی هندیان است؛ چنین تناسخی با وجود امکان عقلی، هیچ وقت واقع نشده و به تصریح آیات و روایات معاد، هرگز واقع نخواهد شد. توضیح این که طرفداران تناسخ دائمی منکر آموزه معاد و رستاخیزاند و پاداش و مکافات عمل را تنها از راه تناسخ می‌پذیرند؛ چنین دیدگاهی انکار ضروریات دین اسلام و بلکه همه ادیان ابراهیمی است. شاهد این دیدگاه روایاتی است که ذیلاً به دو روایت اشاره می‌کنیم.

- و عن ابن المَوَكَّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ

قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام:

مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۲۰/۴، ح ۲)

کسی که به تناسخ باور داشته باشد کافر است.

در این روایت تناسخ معنا نشده است ولی با توجه به روایت دیگری که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم روشن می‌شود که مراد از چنین تناسخی، نوع دائمی آن است که به عنوان جایگزینی برای معاد در نظر گرفته می‌شود.

- عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّزْدِيَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ قَالَ بِتَنَاسُخِ الْأَرْوَاحِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ قَالُوا ذَلِكَ وَبِأَيِّ حُجَّةٍ قَامُوا عَلَىٰ مَذَاهِبِهِمْ قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَاجَ الدِّينِ وَزَيَّنُوا لِأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ ... وَ أَنَّ لَهُ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ وَلَا بَعْثَ وَلَا نُشُورَ وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ مِنْ قَالِبِهِ وَوُجُوهُهُ فِي قَالِبٍ آخَرَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حَسَنًا فِي أَعْلَىٰ دَرَجَةِ الدُّنْيَا وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمُتَعَبَةِ فِي الدُّنْيَا أَوْ هَوَامٍ مُشَوَّهَةِ الْخَلْقَةِ. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۲۰/۷، ح ۳)

هواداران تناسخ به دین پشت پا زدند و گمراهی‌ها را برای خود زینت دادند و... [آن‌ها رو به انکار ضروریات دین آورده گفته‌اند:] نه بهشتی وجود دارد و نه آتش جهنمی، نه مبعوث شدنی و نه نشوری و قیامت به نظر آن‌ها به این است که روح از قالب بدنی خارج شود و در قالب دیگر وارد شود اگر در قالب پیشین انسان نیکوکاری بوده در بدن نیکوتری در بهترین حالت از زندگی دنیوی قرار می‌گیرد و اگر در قالب پیشین انسان بدی بوده و یا معرفت نداشته در بدن حیواناتی قرار می‌گیرد که درد و رنج زیادی می‌کشند یا در بدن حشراتی قرار می‌گیرند که آفرینش عجیب و غریبی دارند....

از روایات مزبور می‌توان به‌خوبی استفاده کرد که اگر کسی در راستای انکار

معاد و نفی پاداش و مکافات اخروی به تناسخ اعتقاد داشته باشد و بهشت و جهنم را انکار کرده و آن را جایگزین معاد کند بی تردید در زمره‌ی کافران قرار می‌گیرد؛ زیرا یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

نتیجه

در این مقاله ابتدا به تاریخ مختصری از اعتقاد به آموزه تناسخ، تعریف و انواع آن اشاره کردیم و به دیدگاه بسیاری از اندیشمندان اسلامی و از جمله مشائیان پرداختیم؛ کسانی که با همه توان بر تناسخ تاخته و در مقام اثبات امتناع تناسخ گام‌هایی برداشته‌اند. به مبانی انکار تناسخ مقصد بعدی بود که برخی از دلایل امتناع تناسخ در متون فلسفی مشاء را مطرح کردیم؛ اما هیچ کدام از آنها در اثبات استحاله تناسخ موفق نبودند؛ چنان که در برخی از استدلال‌ها مغالطاتی وجود داشت که در ضمن نقد هر یک از دلایل، وجه مغالطه بیان شد.

با وجود اصرار مشائیان بر محال دانستن تناسخ و ارائه دلایل، امتناع عقلی آن قابل اثبات نیست؛ البته پذیرش امکان تناسخ به معنای پذیرش وقوع تناسخ ابدی نیست تا اعتقاد به آن موجب انکار معاد باشد؛ بلکه تنها به معنای امکان عقلی هر نوع تناسخی است؛ هر چند خدای متعال معاد را به نوع تناسخ ابدی قرار نداده است؛ از اینرو می‌توان گفت برخی از دلایل ارائه شده بر استحاله تناسخ، تنها بر عدم وقوع آن دلالت دارند و امکان آن با مشکلی مواجه نمی‌شود.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، بی تا: *الاضحویة فی المعاد*، بی جا.
- _____، ۱۴۰۴ الف، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- _____، ۱۳۸۳، *رسالة فی النفس*، مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر موسی عمید، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.
- _____، ۱۴۰۴ ب، *الشفاء (الطبیعیات)*، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- _____، ۱۳۵۷، *النجاة*، مصر، المکتبه المرتضوی.
- _____، ۱۳۶۳، *المبدأ و المعاد*، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.
- _____، ۱۴۱۳، *الاشارات و التنبیها*، بیروت، موسسه النعمان.
- الایجی، القاضی عبدالرحمن بن احمد، بی تا، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، مکتبه الممتنی.
- البستانی، المعلم بطرس، بی تا، *دائرة المعارف قاموس عام لكل فن و مطلب*، ج ۶، بیروت، دارالمعرفة.
- بغدادی، ابوالبرکات هبة الله بن علی بن ملکا، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحکمة*، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- البیرونی، محمد بن احمد ابوالریحان، ۱۴۱۸، *تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة أو مردولة*، حیدرآباد، وزارة المعارف للحکومة العالیة الهند.
- التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله، بی تا، *شرح المقاصد*، ج ۳، تحقیق و تعلیق و تقدیم عبدالرحمن عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.
- الجرجانی، علی بن محمد، ۱۹۰۷، *شرح المواقف*، ج ۷، مصر، مطبعة السعادة.

- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۹، شرح العیون فی شرح العیون، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۱۰، المباحث المشرقیه، ج ۲ بیروت، دارالکتب العربی.
- _____، ۱۴۲۰، محصل افکار المتقدمین و المتأخرین، تقدیم و تحقیق حسین آتای، قم، منشورات الشریف الرضی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، در قلمرو وجدان (سیری در عقاید، ادیان و اساطیر)، انتشارات علمی، تهران.
- السبزواری، ملا هادی، ۱۳۶۲، أسرار الحكم، مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرانی، تصحیح ابراهیم میانجی، تهران، نشر اسلامی.
- _____، ۱۴۲۲، شرح المنظومه، تصحیح حسن حسن زاده آملی، ج ۴ و ۵، تهران، نشر ناب.
- شریف، میان محمد، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه زیر نظر نصرالله بوجواد، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم احمد، ۱۳۹۵، الملل و النحل، ج ۲، بیروت، دارالمعرفة.
- صدرالدین شیرازی، محمد، ۱۳۷۹، الاسفار الاربعه، ج ۹، قم، مکتبه المصطفوی.
- _____، ۱۳۶۰، الشواهد الربوبیه، تعلیقه ملاهادی سبزواری، قم، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____، ۱۳۵۴، المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، ابوجعفر، ۱۳۷۱، الاعتقادات، من مصنفات الشیخ المفید، تحقیق عصام عبدالسید، قم، المؤتمر العالمی بمناسبة الذكری الالفیه لوفاة الشیخ المفید.
- الطوسی، محمد بن الحسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- الطوسی، نصیرالدین، ۱۳۸۳، اجوبه المسائل النصیریة (۲۰ رساله) به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.

- _____، ۱۴۰۵، *تلخیص المحصل* (المعروف بنقد المحصل)، بیروت، دارالاضواء.
- _____، ۱۳۷۵، *شرح الاشارات و التنبیہات*، ج ۳، قم، نشر البلاغه.
- عثمان بک، کمال د. ۱۴۲۳، *حقایق عن تناسخ الارواح و الحاسة السادسة*، بیروت، شركة ابناء الشریف الانصاری.
- فیاض لاهیجی، ملاعبدالرزاق، ۱۳۷۲، *گوهر مراد*، با تصحیح و تحقیق و مقدمه زین العابدین قربان لاهیجی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فیاضی، غلامرضا، ۱۳۸۸، *روانشناسی فلسفی*، تدوین و تحقیق محمدتقی یوسفی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، چ ۱.
- فیض کاشانی، محمد محسن، بی تا، *کلمات مکنونیة، تصحیح و تعلیق عزیزالله العطاردی القوچانی*، تهران، موسسه چاپ و انتشارات فراهانی.
- فیوجر، تیرا دل، ۱۴۱۹، *الموسوعة العربية العالمية، التعریب*، ج ۷، ط ۲، ریاض، مؤسسه اعمال الموسوعة للنشر و التوزیع.
- قیصری رومی، داوود، ۱۳۷۵، *شرح فصوص الحکم*، تعلیقه جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کازرونی شیرازی، قطب‌الدین محمود بن مسعود، ۱۳۸۰، *شرح حکمة الاشراق*، به اهتمام عبدالله نوری و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران و موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- مجلسی محمدباقر، ۱۴۰۴، *بحار الانوار*، ج ۴ و ۷، بیروت، موسسه الوفاء.
- مسجد جامع، علیرضا، ۱۳۸۰، *پژوهشی در معارف امامیه*، ج ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ناس، جان بی، ۱۳۷۳، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- یوسفی، محمد تقی، ۱۳۸۸، *تناسخ از دیدگاه عقل و وحی*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.